

پسر کو ندارد نشان از پدر

درباره ایرج نوذری و سال‌ها فعالیت در حوزه دوبله، اجرا و بازیگری به مناسبت شصتمین زادروز او

ایرج نوذری تا سیزده سالگی، همان راهی را می‌رفت‌که پدرش منوچهر نوذری. از تماشا پیش لذت می‌برد. از سه سالگی زیر نظر استادان فرانسوی مشغول به تحصیل و فراگیری زبان شد و از هفت سالگی ورزش کونگ‌فو را به شکل جدی آغاز کرد. اما از سیزده سالگی، حریف تماایل ذاتی خود به هنر نشد. او شاهد

فعالیت‌های فرهنگی پدر در رادیو و تلویزیون بود. بارها با او به استودیوهای رادیو رفته بود و بی آنکه بخواهد دل‌باخته حرفه صدایپیشگی شده بود. پس برخلاف مخالفت‌های پدر، کار در رشته دوبله را آغاز کرد و در فروردین ۱۳۵۷ دوشادوش منوچهر نوذری در رادیو حاضر شد و به عوامل برنامه «شما و رادیو، پیوست. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز با برنامه «صبح جمعه با شما» به رادیو آمد. اما در ادامه مسیر حرفه‌ای خود، سال۱۳۷۰ در آستانه بیست و هشت سالگی، برای نخستین بار طعم بازیگری را در سینما با فیلم «اوینار» به کارگردانی شهرام اسدی چشید و هم‌بازی حسین



آرژانگ نوشده سکنی

پناهی و محمدرضا شریفی‌نیا شد و در همان سال با فیلم «آخرین تلاش» ساخته سیامک اعتمادی در کنار جمشید هاشم‌پور و عزت‌ا... رضانی بار دیگر بر پرده سینماها خوش درخشید. در شرایطی که با پشتکار و تلاش، راه خود را در عالم هنر ادامه می‌داد، از مخالفت‌های پدر نیز بی‌نصیب نبود؛ «درباره حضور پدرم باید بگویم که کاملاً مخالف ورود من به عرصه بازیگری بود، چون روحیه من و این صنعت را می‌شناخت و برخلاف اینکه مخاطبان عزیز تصور می‌کنند شاید پدرم مشوق من برای ورود به این عرصه بود یا حتی جایی‌کاری برایم انجام داد، باید با قاطعیت بگویم که این‌گونه نبود، حتی پدرم به دلیل مخالفتی که داشت سفارش می‌کرد که از من در آثار استفاده نکنند»؛

با این حال پس از دوبار حضور بر پرده سینماها و سال‌ها فعالیت در رادیو، در ادامه، تصمیم گرفت تا برای ادامه تحصیل به هندوستان مهاجرت



مسافری از هند

بیست سال پیش بود، سریالی از شبکه سوم سیما به روی آنتن رفت که گاه خیابان‌ها برای تماشای آن خلوت می‌شد. قاسم جعفری با یک درام عاشقانه به خانه‌های مردم آمده بود تا راوی داستان عشق پرفراز و نشیب پسری ایرانی به دختری هندی باشد. سریال درباره شخصیتی به نام «رامین» بود که پس از سفر به هندوستان دل‌باخته دختری به نام «سیتا» می‌شد، اما با ورود به ایران، مشکلات متعددی در انتظار او بود. ایرج نوذری در این سریال ایفاگر نقش عموی سیتا بود و در فرایند تولید این اثر به عنوان مشاور فرهنگ و زبان هندی در کنار قرار داشت.

روایت

سیر تحول دموکراسی در رده پیش دانشگاهی

آشوب در مدرسه آرام

سیاسی‌ها را هم اضافه کنید، مثلاً ما توی مدرسه هفده نفر نابینا داشتیم که یک‌بار ما درم دم در مدرسه آن‌ها را دیدو سه روز گریه می‌کرد که چرا این طفلکی‌ها مجبورند با شمای شعورها در یک مدرسه باشند. ما حتی توی مدرسه یک سری جوگیر داشتیم که عاشق مار کس بودند و تبلیغ کمونیسم می‌کردند و این منهای لیبرتارین‌ها طرف‌داران ثنونا‌زی و هواداران آمیتا با چان بود. خب طبیعی است، که خل و چل‌ها هم وقتی هم مسلک خودشان را ببینند ذوق می‌کنند و به قول خودشان سریع تشکیلات درست می‌کنند. هرچند اغلب جناح‌ها و طرز تفکرهای موجود در دنیا در مدرسه نماینده داشتند، اما همه داشتیم به خوبی و خوشی در کنار هم درسمان‌رانی خواندیم! تا اینکه یک روز مدیر مدرسه توی صبحگاه اعلام کرد که به علت شلوغی حیاط مدرسه قرار است هر زنگ تفریح نیچی از دانش‌آموزان به حیاط بیایند و نیم‌دیگر در کلاس بمانند تا زنگ تفریح بعدی نوبت آن‌ها باشد. واکنش بچه‌های مدرسه‌عالی



مرتضی درخشان نوشده و روزنامه نگار

بود، برای اولین بار همه متحد شدند و به مدت ۱۰ دقیقه تمام گروه‌های مدرسه به صورت متحد جناب مدیر را مسخره کردند و از هر گوشه از حیاط، بد و بیراه بود که به سمت مدیر می‌آمد. جناب مدیر هم وقتی که دید طرح در همان گام اول شکست خورده تصمیم گرفت باب مذاکره را باز کند. دقایقی بعد تعدادی از بد و بیراهه‌گویان که متشکل از گروه‌های مختلف مدرسه بودند جلو دفتر مدیریت به صف شدند تا به نوبت مورد مذاکره و توجیه عملی قرار بگیرند و دست آخر چند تن از آن‌ها جهت برگزاری مذاکرات خانوادگی به مرحله بعدی صعود کردند. مدرسه با این مذاکرات به هم ریخت و همه برای مذاکرات به سمت دفتر گسیل شدند و حتی بچه‌های بسیج و انجمن اسلامی هم حاضر نشدند صف خود را از اغتشاشگران جدا کنند، این اولین بار بود که اغلب جناح‌های مدرسه در مذاکرات عملی نماینده داشتند. کم‌کم اختلاف با مدیریت مدرسه به اختلافات داخلی و بین گروهی تبدیل شد و گروه‌های مختلف بر



عکس از آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی است، بدون نام عکاس

روایت یک قاب

لیخندهایی برای آینده



حبیب سبحانی عکاس و نوشده

سال ۱۳۶۷ سال مهمی در تاریخ معاصر ایران و بعد از انقلاب محسوب می‌شود. سال پایان یافتن جنگ تحمیلی و دفاعی که هشت سال طول کشید. چون امتداد و ادامه این سال اتفاقات مهم دیگری رخ داد که قسمت مهمی از این

رخدادها و آینده آن وابسته به تصمیمات نمایندگانی بود که در انتخابات دوره سوم مجلس شورای اسلامی در فروردین ۱۳۶۷ انتخاب شدند. جنگ هنوز جریان داشت و صدام دست به حرکات ناجوانمردانه بیشتری چون استفاده از سلاح‌های شیمیایی و بمباران نقاط و اهداف غیر نظامی زده بود.

این عکس فروردین سبز خطه جنوب را نشان می‌دهد که منظره پشت رزمندگان بر از طراوت است مثل حال خوب این جوانان و نوجوانان داوطلب جنگ که زندگی معمول را پشت نیمکت‌های مدرسه و دانشگاه جا گذاشته‌اند و صدها کیلومتر دورتر در یک لباس خاکی، که برای برخی‌شان اندازه هم نیست برای دفاع از خاکشان حاضر شده‌اند. یک جعبه سفیدرنگ که

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: سیدمسجد طلوع هاشمی
- نشان: خیابان کوهسنگی
- مدیرمسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سیدمسجد طلوع هاشمی
- نشان: خیابان کوهسنگی
- ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۱-۵ ۸۸۸۸ ۳۷۲-۵۱
- نمابر: ۰۳۸۴۹۰۳۸۴-۵۱
- روابط عمومی: ۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲-۵
- شماره پیامک: ۷۷۸۹۰۳۰۰۰

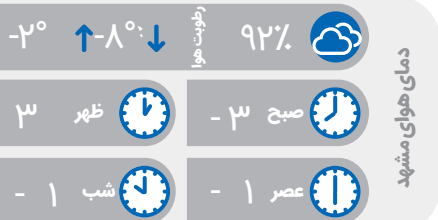
SHAHRRARANEWS.IR

۲شنبه

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir



میتوان نامۀ اخلاق حرفه‌ای



- اذان ظهر ۱۱:۴۴:۲۹ نیمه شب شرعی ۰۲:۰۲:۲۳
- غروب آفتاب ۱۷:۲۲:۳۵ اذان صبح فردا ۰۳:۴۱:۰۴
- اذان مغرب ۱۷:۴۱:۰۰ طلوع آفتاب فردا ۰۵:۰۵:۰۴

کارتون شهر



بدون شرح...



رضاجنگی

شوخی بی‌شوخی

انتخابات درون خانگی!

نطق انتخاباتی مادر بود. مادر گفت: یک دقیقه همگی پشت سرمن بیایید، مادر به سمت یخچال و فریزر راه افتاد و در هر دو آن‌ها را بایز کرد. کاملاً پراز خالی بودند! آن قدر که می‌شد آن‌ها را از برق کشید و از آن‌ها به عنوان کابینت یا کمد استفاده کرد.

سپس درها را بست و گفت: من دیگه حرفی ندارم، باشه برای بعد! بلافاصله انتخابات برگزار شد و مادرم با هفت رای از هشت رای به عنوان سرپرست جدید خانوار انتخاب شد. از حق نگذریم دوره اقتصادی خوبی بود و برای دوره بعدی حتی پدرم برای سرپرستی خانوار کاندیدا نشد. ولی این بار من با پیش گذاشتم و کاندیدا شدم. پس از پایان شمارش آرا توانستم با هشت رای حائز اکثریت آرا شوم. بعد از اینکه من اکثریت را به دست آوردم، تمام اعضای خانواده به تعجب به من نگاه می‌کردند. برادر بزرگم گفت: یک چیزی مشکوکه، چطور ماهمه مون کلاهشت نفریم توهشت رای آوردی و مادر هفت رای؟! خلاصه آن‌ها به جای اینکه انتخاب شدن من را تبریک بگویند ادعا کردند هفت رای از هشت رای تقلبی بوده است. چند ماه دیگر دوباره انتخابات درون خانه‌ای برگزار می‌شود. امیدوارم آن اتفاقاتی را که در انتخابات قبلی پیش آمد فراموش کنند. این طوری احتمال اینکه صلاحیتم برای دوره جدید تأیید شود بیشتر است.

فقط ۱۰ سال سن داشتم ولی از اینکه تمام اعضای خانواده جز من می‌توانستند در انتخابات شرکت کنند ناراحت بودم. از پدرم خواستم به شعبه اخذ رأی بیاید و یک زیرمیزی چیزی به آن‌ها بدهد تا اجازه دهند من ۱۰ ساله هم رأی بدهم ولی پدر فقط لبش را گاز گرفت. مادرم وقتی دید که این قدر پایه زمین می‌کوبم و گریه می‌کنم که منم دوست دارم رأی بدهم! گفت: حالا که این بچه این قدر دوست دارد در انتخابات شرکت کند چرا خودمان در خانه خودمان انتخابات برگزار نکنیم؟ به جز پدر و مادر، ما چهار تا برادر به همراه دو خواهر اعضای خانواده را تشکیل می‌دادیم و قرار شد سرپرست خانوار که تاکنون به صورت پیش فرض، پدر بود از این پس با برگزاری انتخابات مشخص شود. تنها کاندیدا‌های اولین دوره انتخابات درون خانه‌ای پدر و مادر بودند. ابتدا پدرم شروع کرده به سخنرانی: خوشبختانه در این سال‌ها درازی که من سرپرست خانوار بوده‌ام خرید منزل هر ماه بیشتر از ماه قبل بود. مثلاً در همین یک ماهه اخیر مقدار خرید گوشت مرغ ۲۵ درصد افزایش داشت. گوشت قرمز ۲۸ درصد. تخم مرغ ۴۲ درصد. میوه ۲۵ درصد و لبنیات هم ۳۳ درصد. من این قول را به شما می‌دهم در صورتی که باز هم به سمت سرپرستی خانوار انتخاب شوم این روند رو به رشد خواهد داشت. نوبت